بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و شصت و یکم\_ 23 بهمن 1400

[ادامۀ بیان کلام اسد حیدر در مورد شافعی]

به دنبال نکاتی که اضافه بر تقریرات در مورد شافعی عرض می‌کنیم و مبنا را کتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعة قرار دادم، مطلبی را ایشان مطرح می‌کند، در مورد تلامذه شافعی و راویان مذهب او.

[شاگردان شافی]

شاگردان او به دو دسته تقسیم می‌شوند، شاگردان عراقی، و شاگردان مصری. نام می‌برد شاگردان عراقی او را که بین این‌ها دو نفر بیشتر معروف هستند.

[داود بن علی الظاهری]

یکی داود بن علی الظاهری که امام اهل ظاهر، درست است از شافعی آموخته ولی نمی‌توان او را جزء روات شافعی و ناشرین مکتب او دانست او خود مذهب مستقل و پیروانی داشته که از مهم‌ترین آنها ابن حزم معروف است، ولی بالاخره داود بن علی که امام اهل ظاهر است، شاگرد شافع بوده است.[[1]](#footnote-1)

[احمد بن محمد بن حنبل]

شاگرد دیگری که در عراق از او استفاده کرد و او نیز صاحب مذهب مستقلی شده است، احمد بن محمد بن حنبل است، امام مذهب حنبلیه.

منتهی این جا یک نکته است، خیلی‌ها می‌گویند احمد بن حنبل از تلامذه شافعی است و عباراتی هم که از سیر اعلام النبلاء برای‌تان نقل کردیم، همین را نشان می‌داد، ولی خود حنابله قضیه را برعکس می دانند و شافعی را تلمیذ احمد بن حنبل معرفی می کنند، و می‌گویند از نظر سنی احمد بن حنبل **اکبر من الشافعی** و شافعی فقیه بوده، نه حدیث شناس، بنابراین شافعی در نزد احمد بن حنبل حدیث خوانده است. بعضی هم گفته اند، که شافع روزانه نزد احمد بن حنبل می‌رفته است، یتذاکرون الفقه.[[2]](#footnote-2)

بالاخره شافعیه امام محمد بن حنبل را شاگرد شافعی می‌دانند و حنابله بر عکس.

[تعلیقه؛ احتمالی در نسبت شاگردی شافعی و محمد بن حنبل]

من یک احتمال در این‌جا می‌دهم و آن این است که در گذشته بین بزرگان ما دائر و رائج بوده است که یک نفر هم در سمت استادی برای دیگری باشد، هم در سمت شاگردی برای دیگری. حال یا دو علم که این هیچ مشکلی ندارد و کم له من نظیر، در یک علم این استاد و او شاگرد و در علم دیگر برعکس. حال در این‌جا هم در اصل تفقه ممکن است بگوییم احمد بن حنبل از شافعی بهره می‌گرفته است، در معرفة الحدیث بالعکس بوده است.

نوع دیگرش هم داریم که شاید تطبیق به این جا نشود و آن جایی است که دو نفر درس یک استاد بزرگی بروند ولی این دو نفر در عرض یک نفر نباشند، از نظر زمانی، یکی زودتر رفته، و دیگری دیرتر، طبیعتا ممکن است آن کسی که دیرتر رفته، از آن کسی که زودتر رفته استفاده‌هایی بکند، ضمن این‌که هر دو شاگرد یک نفر دیگر هم باشند. نجاشی و ابن غضائری به این شکل بودند، هر دو شاگرد پدر هستند، حسین غضائری، منتهی نجاشی مقداری از مطالب علمی و حدیثی را از احمد که پسر باشد نیز آموخته است، آنجا می‌شوند هم دوره و در عین حال استاد و شاگرد، پس همچنان که می‌شود هر دو شاگرد یک استاد در عین حال بین‌شان استاد و شاگردی باشد، بین عامه به قاضی ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی که هر دو درس ابوحنیفه می‌رفتند، منتهی محمد بن حسن شیبانی، زمانا متاخر است درش ابوحنیفه دیگر تمام شد با فوت او، رفت درس قاضی ابویوسف، هم هر دو شاگرد ابوحنیفه هستند و هم شیبانی شاگرد قاضی است، این مشکلی ندارد.

این‌جا هم ممکن است قصه به نحو دیگری باشد، دو فن یکی استادتر بوده به دیگری آموزش می‌داده است.

این شاگردان عراقی او.

[شاگردان مصری شافعی]

اما در مورد شاگردان مصری او، یکی یوسف بن یعقوب بن البویطی است، و دیگری إسماعيل بن يحيى المزني است، و دیگری الربيع بن سليمان بن عبد الجبّار است.[[3]](#footnote-3)

[کتاب الام و مؤلف آن]

من این سه اسم را گفتم برای این مطلبی است که می‌خواهم شروع کنم که مطلب مهمی است. کتابی است مفصل در فقه که در برگیرندۀ آراء شافعی است به کتاب گفته می‌شود، کتاب الام شافعی. آراء در مورد این کتاب متفاوت است، برخی کتاب را تألیف شافعی می‌دانند، برخی می‌گویند کتاب تألف بویطی بوده که ربیع بن سلیمان تکمیل و تهذیبش کرده است، برخی می‌گویند املاء شافعی است، نه نوشته، شافعی، املائی است که توسط همان یوسف بن یعقوب بویطی و ربیع به سلیمان به رشتۀ تحریر در آمد.

بنده همان وقتی که برای اولین بار کتاب الام را دیدم و مراجعه کردم، تعابیری در آن مشاهده کردم و فکر می‌کنم هر کس هم که برای اول هم که شده این کتاب را باز کند، این شبهه درش به وجود می آید که چطور این کتاب به قلم خود شافعی باشد، در حالی که در جاهایی میگوید قال الربیع، قال الشافعی، یا اخبرنا الربیع، قال الشافعی، در مواردی ربیع بن سلیمان آراء شافعی بیان می کند، در ربیع بن سلیمان می گوید من این را از شافعی شنیدم، و در بعضی جاها می گوید این را نشنیدم، ولی خودم به آن معتقدم، یا می گوید **سألتُ الشافعی بکذا، فأجاب بکذا**، مواردی از این‌گونه تعابیر در این کتاب الامام الصادق،[[4]](#footnote-4) بیان کرده است، لذا گفته‌اند این کتاب یا تألیف بویطی است یا تالیف ربیع بن سلیمان است ولی آراء شافعی است.

غزالی هم به همین مطلب تصریح می کند که بویطی در نظر شافعی بسیار مقرب بود، چنانکه ربیع بن سلیمان مقرب بود. نظر غزالی این است:

**صنّف كتاب «الأم» الذي ينسب الآن إلى الربيع بن‌ سليمان و يعرف به، و إنما صنفه البويطي،**

آدم زاهدی بوده و به دنبال نام و نشان نبوده به قول غزالی

**و لكن لم يذكر نفسه فيه، و لم ينسبه إلى نفسه، فزاد الربيع فيه و تصرّف‌**[[5]](#footnote-5)

این مطالب را دیگران گفته‌اند و نام کتاب الام را ما در زمان خود شافعی مشاهده نمی‌کنیم نامی جدید است که شاید حتی شراح کتاب این نام را برای آن گذاشته‌اند.[[6]](#footnote-6)

این در مورد کتاب الام، چون بسیار در آراء شافعی به این کتاب مراجعه می‌شود این را بدانید که این کتاب به قلم خود ایشان نیست، البته کتاب هایی به قلم خود داشته اما نه به این تفصیل.

[شافعی و علم اصول]

یک رساله اصولیه‌ایی از ایشان نام می‌برند به نام رسالۀ ادلۀ احکام وبرخی از اهل سنت هم به همن مناسبت می گویند شافعی اولین نویسنده در علم اصول است، و برخی می گویند اصلا واضع علم اصول اوست[[7]](#footnote-7)

من دو آدرس می‌دهم و این بحث را ما در تاریخچۀ علم اصول مفصلا بیان کرده اییم، آن دو آدرس یکی فهرست ابن ندیم در ترجمۀ حال هشام بن حکم که مقدم بر شافعی است. کتاب های ایشان را نام می برد از جمله کتاب الالفاظ،[[8]](#footnote-8) و در مورد یونس بن عبد الرحمن کتاب‌های او را نام میبرد، از جمله علل الاحادیث،[[9]](#footnote-9) علل الاحادیث، همان مباحث مربوط به تعادل و تراجیح و امثال این‌هاست که در اصول مطرح می شود، کتاب الالفاظ هم که مباحث اوصلی است

بنابراین درست است شافعی جزء اولین هاست در علم اصول، ولی این که او را اولین نویسنده در علم اصول، یا بالاتر واضع علم اصول بدانیم، قابل قبول نیست.

مرحوم صدر در این کتاب تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام آنجا مفصل بحث کرده مراجعه کنید به این کتاب علم اصول به ائمه هدی علیهم السلام از جمل امام باقر سلام الله علیه برمیگردد وشاگردان این بزرگوار.[[10]](#footnote-10)

از نظر اهل سنت هم قاضی ابویوسف قاضی قبل از شافعی کتاب در علم اصول دارد، محمد بن حسن شیبانی استاد شافعی، کتاب دارد، بنابراین این چیزی که در مورد شافعی مشهور شده صحیح نیست، البته این مطلب را ما می‌پذیریم که علم اصول در نزد عامه زودتر شکوفا شد از شیعه، چون آن‌ها از عصر نص، زودتر قطع شده بودند، لذا به اصول نیاز بیشتری داشتند، البته الان علم اصول و شکوفایی علم اصول کنونی، در نزد شیعه برای هر منصفی قابل مقایسه با آخرین کتاب های اصولی اهل سنت هم نیست.

[رأی قدیم و جدید شافعی]

یک نکته دیگری باید اشاره کنم این هم مهم است در فهم عبارات کتاب های خودمان هم مهم است، چون شما می بینید حتی در کتاب‌های خودمان که در فلان مسأله شافعی دو رای دارد یا این طور تعبیر می‌کنند شافعی در قدیم این طور می‌گفت و در جدید این‌گونه می‌گوید. معنایش روشن است، ولی معیار جدید و قدیم چیست؟ چگونه باید تشخیص داد که معیار این قدیم و جدید چیست؟ این بحث را در همین کتاب الامام الصادق، مطرح کرده است.

آن‌چه شافعی فتوا در عراق می‌داده است، در نظر بگیرید. و فتاوای او در مصر را هم نظر بگیرید، مقایسه که بکنید، می بینید مواردی در یک مسأله فرق می‌کند، شافعی به مصر که آمده برخی از آرائش تغییر کرده است، گفته‌اند این در اثر سوال‌ها و جواب ها و اشکالاتی بود که در مصر مطرح می‌شد، طبیعتا تغییر به وجود می‌آمد، برخی گفته‌اند نه این نشان از آن دارد که این تفقه‌اش در عراق ضعیف بوده است، در مصر تفقهش قوی شده است، و این هم که قبلا از او نقل کردیم، هر جا از من دیدید مخالف حدیث صریح حرف من را قبول نکنید برای همین است که خیلی از چیزها را دسترسی نداشته است، حال در اثر تبدل رای فنی بوده‌ای در اثر کامل نبودن در اجتهاد، بالاخره شافعی آراء قدیم و جدید دارد، بله خیلی از شافعیون رأی جدید او را از قدیم ترجیح می‌دهند، اما برخی هم نه، می آیند، بررسی می‌کنند همان رأی قدیم شافعی را ترجیح بدهند.

در پایان این بحث جناب آقای اسد حیدر در این کتاب الامام الصادق می‌گوید گفته‌اند، سر این تبدل رأی این بوده که وقتی به مصر آمد، عادات و آداب و شرائط جدیدی را مشاهده کرد که این ها در تبدل رأیش بی تأثیر نبود، تغییر این محیط جغرافیایی که صرف جغرافیا نبود، آراء متفاوت بود، آراء متفاوت بود، برداشت‌ها متفاوت بود، باعث تبدل رای او شد

بعد ایشان می فرماید:

**و غير بعيد أن الشّافعي عند ما كان في بغداد كان يرى نفسه تلميذا لمالك بن أنس**، و بعد رفت مصر، اقوال مالک را نقل می‌کرد، آن جا با شاگردان مصریش که در آراء مالک بحث کرد، نقد و انتقادها که صورت گرفت، **فهجر ما قاله أولا**، **و انتقد أستاذه مالكا** و کتاب‌هایی هم نوشت و گفت در قول اول من کیس عمل نکند، به قول دوم و جدید من عمل کنید.[[11]](#footnote-11)

خلاصة الکلام هر جا در مثل تذکرة علامه یا خلاف شیخ طوسی و جاهای دیگر تعبیر می کند به قدیم و جدید، سرش این بود که عرض کردم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. الامام الصادق و المذاهب الاربعة، ج 2، ص 188. [↑](#footnote-ref-1)
2. همان، ص 187. [↑](#footnote-ref-2)
3. همان، ص 188 و 189. [↑](#footnote-ref-3)
4. همان، ص 191 و 192. [↑](#footnote-ref-4)
5. همان، ص 192 و 193. [↑](#footnote-ref-5)
6. ر.ک: همان. [↑](#footnote-ref-6)
7. ر.ک: همان، ص 197 و 198. [↑](#footnote-ref-7)
8. الفهرست[ط-دار المعرفة، بیروت]، ص 217 و 218. [↑](#footnote-ref-8)
9. همان، ص 272. [↑](#footnote-ref-9)
10. ر.ک: تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام[ط-اعلمی]، ص 309 تا 314. [↑](#footnote-ref-10)
11. ر.ک: الامام الصادق و المذاهب الاربعة، ص 198 تا 201 [↑](#footnote-ref-11)